



کهن‌الگوی سایه در بوستان سعدی با تأکید بر نسخه مصور بوستان سعدی محفوظ در موزه چستربیتی لندن

سید محمدحسین هاشمی نژاد^۱، سعید خیرخواه^۲، بهروز اتونی^۳

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران. hashemi_۴۵۰@yahoo.com

^۲ (نویسنده مسئول) استادیار دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد کاشان، دانشگاه آزاد اسلامی، کاشان، ایران. drsaeidkheyrkha\@yahoo.com

^۳ استادیار دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. Behroozeatoni@yahoo.com

چکیده

کهن‌الگوها همان تصاویر باستانی و تجربه‌های کهن بشری است که چون میراثی از گذشتگان در روان هر شخص قرار دارد، محتویات ناخودآگاهی جمعی را تشکیل می‌دهد از مهم‌ترین یافته‌های یونگ می‌باشد. یکی از این کهن‌الگوها، سایه است که در تفرد و تکامل روان، تأثیر به‌سزایی دارد. سایه، بخش تاریک وجودمان و ویژگی‌های منفی است که وجود آن‌ها را در خود انکار می‌کنیم و تنها با شناخت و پذیرش آن اولین گام در راه تفرد را برداشته‌ایم. ادبیات یکی از عرصه‌های ناخودآگاهی است که نمایانگر لایه‌های پنهان خالق اثر می‌باشد. با سیر در آثار سعدی ردپایی از این صور اساطیری و برخی نظریات روان‌شناسی یونگ را می‌توان دید. مسئله اصلی در این جستار تطابق عملکرد سعدی با نظریات یونگ در برخورد با سایه است. این پژوهش بر آن تا با روش تحلیلی و توصیفی به تبیین کهن‌الگوی سایه و بررسی آن در حکایاتی از بوستان بپردازد و نشان دهد که سعدی پیش از یونگ با زبان و تعبیرات منحصره‌فرد خویش به این جنبه تاریک روان اشاره کرده است. راهکاری را که در رویارویی با سایه ارائه می‌دهد با شیوه روان‌درمانی یونگ منطبق است؛ گویی کلام سعدی آبشخوری برای اندیشه‌های یونگ است. برخی از این مفاهیم را می‌توان در نگاره‌های موجود در نسخ مصور بوستان سعدی در موزه چستر سیتی لندن نیز مشاهده کرد.

اهداف پژوهش:

۱. بررسی کهن‌الگوی سایه در بوستان سعدی با تأکید بر نسخه مصور بوستان

۲. بررسی تطبیقی کهن‌الگوی سایه در بوستان سعدی و انطباق آن با آراء یونگ.

سؤالات پژوهش:

۱. کهن‌الگوی سایه چه جایگاهی در زبان و تعبیرات سعدی در کتاب بوستان دارد؟

۲. کهن‌الگوی سایه در آراء یونگ دارای چه وجوه اشتراکی با زبان سعدی در کتاب بوستان است؟

اطلاعات مقاله

مقاله پژوهشی

شماره ۴۶

دوره ۱۹

صفحه ۴۷۰ الی ۴۸۹

تاریخ ارسال مقاله: ۱۳۹۹/۰۲/۲۹

تاریخ داوری: ۱۳۹۹/۰۵/۲۵

تاریخ صدور پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۱

تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۶/۰۱

کلمات کلیدی

سعدی،

یونگ،

بوستان،

کهن‌الگوی سایه.

ارجاع به این مقاله

هاشمی نژاد، سید محمد حسین، خیرخواه، سعید، اتونی، بهروز. (۱۴۰۱). کهن‌الگوی سایه در بوستان سعدی: با تأکید بر نسخه مصور بوستان سعدی محفوظ در موزه چستربیتی لندن. مطالعات هنر اسلامی، ۱۹(۴۶)، ۴۷۰-۴۸۹.



dor.net/dor/20.1001.1.1735708.1401.19.46.5.1



dx.doi.org/10.22034/IAS.2020.252689.1408



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

کارل گوستاو یونگ^۱ روانشناس بزرگ سوئیسی در زمینه روان آدمی پژوهش‌های گسترده‌ای انجام داده است؛ نظریات وی در قلمرو ناخودآگاهی جمعی و کهن‌الگوها دست‌مایه بسیاری از دانش‌پژوهان در بررسی آثار بزرگان ادب قرار گرفته است. وی در ابتدای در سلک پیروان فروید درآمد و با او همکاری داشت. این همکاری که در آغاز به تفاهم سپری شد، چنان آنان را به هم نزدیک و روابط را صمیمی ساخت که نوعی پیوند پدر و فرزندی بین آن دو برقرار شد. فروید حدود بیست سال از یونگ بزرگ‌تر بود. این رابطه نزدیک، طولی نکشید که به جدایی انجامید و این "نائب‌السلطنه نهضت روانکاوی"^۲ بر سر مسئله جنسیت با فروید اختلاف نظر پیدا کرد و از او جدا شد. در اندیشه یونگ، روان آدمی به سه بخش خودآگاهی و ناخودآگاهی فردی و ناخودآگاهی جمعی تقسیم می‌شود. ناخودآگاه جمعی که شامل تجربه‌ها گذشتگان باستان است بخش اعظمی از روان هر شخص است. به دیگر سخن، چون انباری است که حاوی آزموده‌ها و تصاویر باستانی است و حاصل هزاران سال زندگی بشر بر این عرصه خاکی است. این تجارب کهن و صور باستانی همان کهن‌الگوها (آرکی تایپ) هستند که قسمت مهمی از این ناخودآگاهی را تشکیل می‌دهند. از مهم‌ترین کهن‌الگوهایی که یونگ بر آن تأکید می‌ورزید سایه است که بخش تاریک وجود، احساسات مطرود و ویژگی‌های منفی انسان است که حاضر به پذیرش آن‌ها نیست. او معتقد بود انسان با شناخت و پذیرش سایه، اولین مرحله از رشد روان را پشت سر می‌گذارد. به‌طور کلی کهن‌الگوها در نمادهای مختلف به چشم می‌آیند؛ از جمله هنر، موسیقی، رؤیا، ادبیات و... اما مسئله بزرگ، کشف و شناخت آن‌هاست. ادبیات نیز عرصه تاخت و تازهای این صور مثالی است. بررسی کهن‌الگوها در آثار ادبی علاوه بر اینکه موجب آشنایی با رمز و رازهایی از این آثار می‌شود ما را به شناختی نوین از خالق اثر و اندیشه‌هایش می‌رساند. از آنجایی که "سعدی بعد از فردوسی آسمان ادب فارسی را به نور خیره‌کننده خود روشن ساخته" (صفا، ۱۳۶۶: ۵۸۵)، واکاوی آثار او به‌ویژه بوستان که "هنرمندانه‌ترین مثنوی اخلاقی در ادبیات فارسی است" (شمیسا، ۱۳۸۸: ۲۱۳). از دیدگاه روان‌تحلیلی یونگ دستاوردهای ارزشمندی را در پی دارد. افکار بلند و احساسات زیبای این معلم اخلاق و انسانیت بازتابی از روان و شخصیت اوست. "او شاعر آدمیت است که عشق و اخلاق مایه افتخار اوست" (زرین کوب، ۱۳۹۱: ۹۶). آثار سعدی فرافکنی روان وی است. فرافکنی از نظر منتقد، شعر و ادب عبارت از روانشناسی شاعر و نویسنده است. و ذوق، احساس و تخیل او را که تحت تأثیر جذبه و الهام صبغه شعر گرفته است، بیان می‌کند (زرین کوب، ۱۳۹۲: ۸۲).

اندیشه‌های یونگ به مفاهیم عرفانی و ادبی ما بسیار نزدیک است. او خود ستایشگر فرهنگ کهن آسیا و مشرق‌زمین بود و در اواخر عمر گفته بود هرچه یافتیم همان‌هایی هستند که بزرگان عصر باستان نیز یافته بودند و فرق فقط در نحوه بیان و اصطلاحات است (مک گوایرو همکاران، ۱۳۹۴: ۸). ما در آثار شیخ به برخی از انگاره‌ها و اندیشه‌های یونگ برخورد کردیم که گویی سرچشمه‌ای برای افکار و نظریات وی بوده است. مسئله اصلی در این پژوهش تبیین سایه و تطبیق عملکرد سعدی با روش روان‌درمانی یونگ در رویارویی با سایه است. این جستار بر آن است تا به بررسی و بازتاب کهن‌الگوی سایه در حکایتی از بوستان بپردازد و نشان دهد که سعدی چگونه با این جنبه تاریک روان برخورد

داشته و با توجه به اینکه قرن‌ها پیش از یونگ می‌زیسته است، توصیه و راهکار خود را که با نظریات یونگ همداستان است، ارائه داده است.

بررسی آثار ادبی از نگاه روان‌تحلیل‌گری و یا نقد کهن‌نمونه‌ای در سال‌های اخیر بسیار به چشم می‌خورد. از این دیدگاه به آثار شاعران بزرگ چون فردوسی، سنایی، حافظ، مولوی و... پرداخته شده است، حتی در مورد سعدی نیز اشاراتی در برخی مقالات دیده می‌شود. تلخایی و عقدایی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان "تفرد در آثار سعدی در پیوند با سایه، نقاب و آنیما" از طریق بررسی کهن‌الگوها ابعاد مختلف شخصیت سعدی و فرآیند پختگی وی را نشان می‌دهند اما به مسئله سایه بسیار موجز و مختصر و در حد اشاره پرداخت شده است. در جستار دیگری حیدری‌نسب و همکاران (۱۳۹۵) با عنوان "نگاهی به ردپای روان‌تحلیل‌گری در غزلیات سعدی با تأکید بر آنیما" جایگاه آنیما در غزلیات سعدی را بررسی می‌کنند و به شباهت‌های معشوق در شعر سعدی و آنیما می‌پردازد. اما در مقالات مذکور در هیچ‌کدام به شعر سعدی از این دیدگاه پرداخته نشده است. لذا نوشتار حاضر که به روش توصیفی و تحلیلی انجام شده است بر آن است تا با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای به بررسی این موضوع بپردازد.

۱. ساختار روان

در برخی دبستان‌های روانشناسی، روان‌انسان را به بخش خودآگاه و ناخودآگاه تقسیم کرده‌اند. فروید روانشناس نامور اتریشی این تقسیم‌بندی را به بخش سومی یعنی ضمیر نیمه‌آگاه گسترش داده است. "ضمیر نیمه‌آگاه ناحیه‌ای است از ذهن بین خودآگاه و ناخودآگاه، جایی که اطلاعاتی در آن ذخیره می‌شود که در لحظه به آن آگاه نیستیم ولی به آسانی هنگامی که به آن نیاز است، به یاد آورده می‌شوند (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۱۳). اعمال و تصورات واپس‌زده شده‌ای که بدون مقاومت وارد خودآگاهی بشوند، همچون عبارات و کلمات یا اسم‌هایی که فراموش کرده‌ایم و با اندک تلاشی می‌توانیم آن را به یاد بیاوریم (فروید، ۱۳۵۰: ۱۷۳).

۱-۱. خودآگاهی (consciousness)

این بخش شامل آگاهی و شناخت انسان نسبت به جهان پیرامون و خود است. یونگ معتقد است "در این بخش آگاهی بلاواسطه بوده و تنها ایگو (من) بخشی است که ما آن را به‌طور تجربی می‌توانیم مورد مطالعه قراردهیم. من یا ایگو بخش اصلی آگاهی بوده و احساس هویت است؛ وظیفه این بخش نظم‌بخشیدن به مشاهدات حافظه، تفکرات و احساسات است" (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۱۳). به سخنی دیگر، انسان از آنچه که انجام می‌دهد آگاه است "می‌تواند هدفی را پیش رو داشته و برای رسیدن به آن کوشش کند و راه رسیدن به هدف‌ها را آگاهانه برگزیند" (کریمی، ۱۳۷۴: ۹۶).

۱-۲. ناخودآگاه فردی (Individual unconscious)

این بخش شامل تجربه‌های شخصی، امیال واپس‌زده شده و احساسات سرکوب شده است که از خودآگاهی به این قسمت رانده می‌شود. به اعتقاد یونگ ناخودآگاه فردی "از همه کیفیات و خصوصیات تشکیل‌یافته است که زمانی خود آگاه بوده‌اند ولی به دلائلی واپس‌زده و طرد یا فراموش شده‌اند یا اینکه مورد غفلت قرار گرفته‌اند و همچنین از کیفیاتی

که در آغاز ظهور بسیار ضعیف بوده و نتوانسته‌اند تأثیر روی شخص بگذارند" (سیاسی، ۱۳۷۴: ۷۳). به دیگر سخن، ضمیر ناخودآگاه شخصی شامل خاطرات فراموش شده و واپس زده (یعنی، عملاً فراموش شده) و تجسمات ناخوشایند است؛ یعنی ادراک‌های حسی از حدت زیادی برخوردار نبوده است تا از مرز ناخودآگاهی فراتر رود و به گسترده آگاهی برسد. سرانجام این ناخودآگاهی شامل محتواهای روانی است که هنوز به اندازه کافی پخته نشده تا وارد حیطه ضمیر آگاه شود (یونگ، ۱۳۷۲: ۸۸). همچنین می‌توان گفت اندیشه‌هایی که با اخلاق و دین و آداب و رسوم فرد در ناسازی است به سوی ناخودآگاهی فردی رانده می‌شود (اتونی، ۱۳۹۱: ۴).

۳-۱. ناخودآگاه جمعی (Collective unconscious)

این بخش که ژرف‌ترین و بزرگترین لایه بخش روان است شامل کهن‌ترین تجربه‌ها و آموزه‌های بشری است که دیگر منحصربه‌فرد نیست بلکه همگانی و جهانی است و نزد همه افراد بشر یکسان است. کهن‌الگوها بخشی از این قسمت را تشکیل می‌دهند. علت انتخاب اصطلاح جمعی آن است که این قسمت همگانی است و شامل محتویات و رفتارهایی است که کم و بیش در همه‌جا و همه‌کس یکسان است (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۴). از نظر یونگ حافظه ناخودآگاه جمعی پایه اصلی و واقعی روان فرد است (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۱۴). آنچه یونگ آن را ناخودآگاه جمعی خوانده است همه بشریت است که در هر کس فرو فشرده و گردآمده است؛ آنچه در درازنای زمان بر تبار انسان گذشته است آنچه پدران و مادران هر فرد تجربه کرده‌اند، در اعماق روان وی در نهان‌خانه‌های ناشناخته که ناخودآگاهی جمعی است، برهم توده شده‌اند (کزازی، ۱۳۹۳: ۷۰). این تجارب و آزمون‌هایی که بر نیاکان هر انسانی گذشته است و تمامی درونه‌های ناخودآگاهی همگانی با به دنیا آمدن هر کس چونان میراثی گران‌سنگ به او داده می‌شود. یونگ معتقد است که طفل با تصورات ذهنی کلی از جهانی که در آن زاده می‌شود پا به دنیا می‌گذارد (شاملو، ۱۳۹۰: ۴۸). شاید از نگاهی فراگیر بتوان بر آن بود که عناصر و مایه‌های ناخودآگاهی جمعی همان غرایزند (اتونی، ۱۳۹۴: ۴).

۲. کهن‌الگوها (Archetype)

واژه آرکی تایپ یا کهن‌الگو برگرفته شده از کلمه یونانی متشکل از دو جزء (ARCB) و (TYPE) به معنای مهر و نشان و یا الگوهاست (اسنودن، ۱۳۹۲: ۱۲۱). این الگوها و تصاویر کهن همواره پس از زادن هر فرد در ناخودآگاهی او قرار دارند؛ به عبارت دیگر، ناخودآگاهی جمعی مانند انباری است که این صور اساطیری در آن انباشته شده‌اند و مانند مرده‌ریگی از گذشتگان به آیندگان می‌رسد. آرکی تایپ طرح کلی رفتار بشری است (شمیسا، ۱۳۹۳: ۲۸۸) و با زبان نماد با ما سخن می‌گویند. فرد صرفاً زمانی از این تصاویر ازلی آگاه می‌شود که تجربیات خاصی در زندگی‌اش مجدداً آن تجربیات اولیه را زنده کند. به اعتقاد یونگ کهن‌الگوها ماهیتی جهان‌شمول دارند و موجودیتشان از شکل‌گیری مغز و ذهن انسان در طول تاریخ ناشی شده است (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۰). آن زبان نمادی که کهن‌الگوها به وسیله آن با ما سخن می‌گویند در رؤیاها، هنر، موسیقی، ادبیات و... پیدا می‌شود و ناخودآگاهی ما شامل بی‌شماری از این صور مثالی است. مثلاً عبور از آب، کهن‌الگوی مرگ، تولد دوباره، رسیدن به قدرت و به‌طور کلی انتقال از یک مرحله به مرحله دیگر است. این آرکی تایپ در ادبیات به‌صورت چنین داستان‌هایی تجلی کرده است. فریدون برای رسیدن به پادشاهی

و شکست ضحاک از دجله عبور می‌کند کیخسرو وقتی به یاری گیو به ایران می‌آید از جیحون می‌گذرد تا بعد تاج شاهی بر سرگذارد، موسی را در رود نیل می‌اندازند و او بدین ترتیب به زندگی دیگر (پیامبری) دست می‌یابد. داراب را از آب می‌گیرند و او پادشاه می‌شود. پس رسیدن به قدرت و تجدید حیات و زندگی دیگر به صورت کهن الگوی عبور از آب بیان می‌شود" (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۶۴). همان‌طور که پیش از این آمد گفتیم ناخودآگاه جمعی مانند گنجینه‌ای است که حاوی بی‌شماری از کهن نمونه‌ها است؛ اما کهن نمونه‌های ویژه یونگ عبارتند از: خود، سایه، نقاب، آنیما، آنیموس می‌باشد و از آنجایی که مطمح نظر ما در این جستار کهن الگوی سایه است.

۳. سایه (Shadow)

آن بخش تاریک و جنبه حیوانی و منفی روان و تمامی امیال و فعالیت‌های غیراخلاقی منع شده که از پذیرش آن سرباز می‌زنیم. به عبارت دیگر، برخی از ویژگی‌های شخصیتی که شامل نقاط ضعف و سایر جنبه‌های شخصیت است که فرد نمی‌تواند به داشتن آن‌ها اعتراف کند هرچه ما کمتر از وجود آن آگاه باشیم، سایه تیره‌تر و پا برجاست خواهد شد" (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۲۱). یونگ، سایه را مشکل اخلاقی می‌نامد که همه شخصیت خود را به چالش می‌طلبد. سایه هر کس معمولاً جنسیت همان شخص را دارد اما از جهتی واجد خصلت خبیثانه‌تری است. برای آگاهی از سایه خویش باید به جنبه‌های خبیثانه شخصیتمان چنان پردازیم یا با آن رویارو شویم که گویی آن جنبه‌ها حاضر و واقعی هستند (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۵). هرگاه بتوانیم سایه‌مان را بپذیریم و آن را در آغوش بگیریم، اولین گام در راه تفرد و رشد روانی را برداشته‌ایم. مواجهه با سایه و پذیرش آن کاری بس دشوار است؛ اما انجام این کار رمز تغییر و تکامل و یکپارچگی است. یکپارچگی و تکامل نه بدان معنا که تنها خوب باشیم و سراسر نیکویی؛ تکامل یعنی پذیرش نقاط مثبت و منفی در برداشتن همزمان تاریکی و روشنی. از آنجایی که سایه، بخشی از شخصیت ماست، تکامل یعنی پذیرش و در آغوش کشیدن تمامی شخصیت خود و به یکپارچگی رساندن خودآگاه و ناخودآگاه خود.

۴. فرافکنی (Projection) در بوستان سعدی با تکیه بر نسخه مصور بوستان سعدی در موزه چستربیتی

راز تکامل و یکپارچگی روان انسان، پذیرش سایه است؛ اما برای پذیرش آن لازم است آن‌ها را مشاهده و شناسایی کنیم. از مهم‌ترین راه‌های شناخت و مشاهده سایه، فرافکنی است. "فرافکنی فرایندی است که در آن یک ویژگی ناخودآگاهانه یک خطا و حتی استعداد فرد به شخص یا شیء دیگری نسبت داده می‌شود؛ این یک فرایند عادی و طبیعی است که می‌تواند در منش فرد تأثیر مثبت و منفی داشته باشد و معمولاً با یک واکنش قوی عاطفی در برابر یک شخص، شیء یا موقعیت همراه است (اسنودن، ۱۳۹۳: ۹۱). به گفته یونگ "فرافکنی هرگز عمدی نیست بلکه اتفاقی است یعنی اصولاً وجود دارد (یونگ، ۱۳۹۰: ۳۴۴). ما سایه‌های خود را می‌توانیم به واسطه فرافکنی در دیگران مشاهده کنیم. به سخنی دیگر، آن ویژگی‌های منفی و یا حتی مثبت خود را که از آن‌ها آگاهی نداریم در دیگران می‌بینیم؛ اگر بتوانیم آن‌ها را تشخیص دهیم، گام نخست را برداشته‌ایم. حال برای روشن کردن آنچه تاکنون گفتیم به بررسی این مطالب در حکایتی از سعدی می‌پردازیم.

آورده شد که ادبیات از جمله عرصه‌های بروز کهن‌الگوهاست. در واقع، رد پای این صور اساطیری و در کل برخی نظریات روان تحلیل‌گری را که در سال‌هایی نه چندان دور پرورش یافته و ارائه شده‌اند را می‌توان در آثار فاخر بزرگان مشاهده کرد؛ حال با نگاهی دیگر و بیانی متمایز.

در این حکایت، سعدی چندین قرن پیش از یونگ به زیبایی و شگرفی به روش درمانی و راهکاری روانشناسانه اشاره می‌کند که یونگ این شیوه را در قالب پذیرش سایه‌ها برای تکامل روان و فردیت بیان کرده است. در این داستان سخن از خواجه‌ای بزرگوار و هنرمند است که غلامی سرکش و نافرمان دارد که علاوه بر سیما و ظاهری کریح و زشت موصوف به صفات ناپسندی است که همگان را آزرده کرده است و هر گونه تنبیه و تربیت و نصیحتی کمترین تأثیری در وی ندارد اما خواجه با مناعت طبع و نظری بلند او را برمی‌تابد و هرگز او را نم‌یراند.

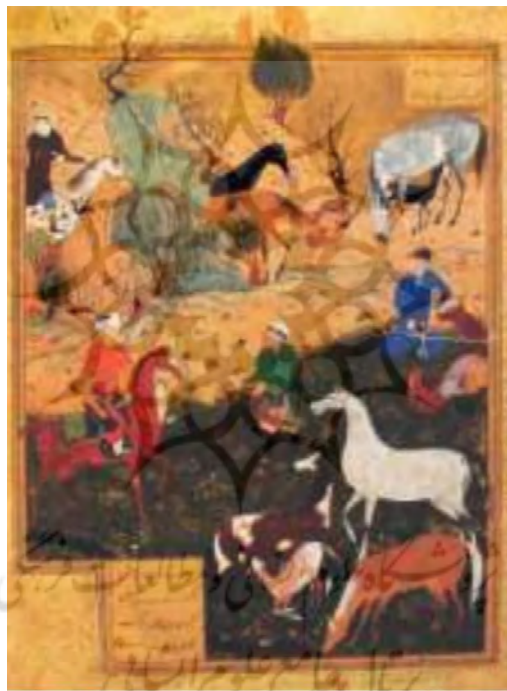
حکایت خواجه نیکوکار و بنده نافرمان

بزرگی هنرمند آفاق بود	غلامش نکوهیده اخلاق بود
از این خفرقی موی کالیده ای	بدی، سر که در روی مالیده ای
چو ثعبانش آلوده دندان به زهر	گرو برده از زشت رویان شهر
مدامش به روی آب چشم سبل	دویدی ز بوی پیاز بغل
گره وقت پختن بر ابرو زدی	چو پختند با خواجه زانو زدی
دمادم به نان خوردنش هم نشست	وگر مردی آبش ندادی به دست
نه گفت اندر او کار کردی نه چوب	شب و روز از او خانه در کند و کوب
گهی خار و خس در ره انداختی	گهی ماکیان در چه انداختی
ز سیماش وحشت فراز آمدی	نرفتی به کاری که باز آمدی...

(سعدی ۱۳۸۷:۳۳۱)

در این داستان، غلام و صفات نکوهیده‌اش، نماد سایه و ویژگی‌های بدوی و شهرآئین‌نشده خواجه می‌باشد که در وی فراقنی شده است. شاعر ابتدا به توصیف و برشمردن صفات ناپسند غلام می‌پردازد؛ از جمله: اخلاق نکوهیده، خفرق، موی کالیده، بد، سرکه در روی مالیده (ترش‌روی)، بیمار(به علت رعایت نکردن بهداشت)، بد زبان، پخته‌خوار، شکم‌باره، مردم آزار، حیوان آزار و... . تمام این اوصاف و ویژگی‌هایی که برای غلام آورده شد دقیقاً سایه‌های خواجه است و با سنجشی در روان و رفتار خود می‌بینیم که ما نیز گاه‌ها در این شرایط هستیم اما از پذیرش آن سرباز می‌زنیم و به داشتن آن‌ها اعتراف نمی‌کنیم. ما همیشه دارای اخلاق نیکو و محمود نیستیم، اخلاق تند و ناپسند هم از ما بروز می‌کند. همچنین ما همواره آراسته و مرتب ظاهر نمی‌شویم و گاهی پیش آمده است که زبان به طعن و تعریض

چرخانده‌ایم و بهداشت فردی را رعایت نکرده‌ایم؛ حتی اگر بسیار نادر و معدود، اما اتفاق افتاده است و پیش آمده است که پخته‌خواری هم کرده باشیم، حال به هر نوعی همین که در طول کلاس یادداشتی بر نمی‌داریم و در پایان ترم جزوه هم‌کلاسیمان را کپی می‌کنیم، نوعی پخته‌خواری است؛ و همین‌گونه است مردم آزاری، حیوان آزاری و دیگر رفتار ناشایست غلام. پس این‌ها همان جنبه بدوی و منفی شخصیت است که با پذیرش آن‌ها به یکپارچگی خودآگاه و ناخود آگاه و درکل به انسجام روان می‌رسیم. اگر این صفات تیره و پلشت را جزئی از خود بدانیم و بخش جدایی‌ناپذیر شخصیتمان باشد آزادی عمل پیدا می‌کنیم و رشد روان و تفرد ما آغاز می‌شود. "سفر به دنیای درون در روانشناسی یونگ از دیدار با لایه‌های فردی سایه آغاز می‌شود و رفته‌رفته به لایه‌های ژرف‌تر روان می‌رسد" (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۳۸). یونگ واژه سایه را به این دلیل به کار می‌برد که این نیمه شخصیت ما همیشه با ماست و همواره در نظر ما بخش تاریک و ناخواسته ماهیت روانی ما محسوب می‌شود (کاکس، ۱۳۸۳: ۲۵۰).



تصویر ۱: نگاره دارا و شبان، بوستان سعدی، نسخه مصور چسترسیتی

در این نگاره نیز جلوه‌هایی از رد و بدل کردن مفاهیم حامل سایه مشاهده می‌شود.

۵. پذیرش سایه‌ها

شیوه درمانی یونگ برای تعادل روان و یکپارچه‌ساختن شخصیت، پذیرش سایه است؛ یعنی به داشتن این ویژگی‌ها اعتراف کنیم؛ چراکه سرکوب آن‌ها باعث رانده‌شدن در ضمیر ناخودآگاه می‌شود. با توجه اینکه روان از دو قطب مثبت و منفی است و سایه بخش جدایی‌ناپذیر روان ماست با سرکوب آن، شخصیت ما ناقص می‌شود و به تکامل نمی‌رسد. برای رشد و تحول سالم تمامی سطوح و جوانب شخصیت باید از فرصت‌های مساوی و برابر برای تفردیافتن برخوردار گردند (اس. هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۱۴۰). در این حکایت نیز سعدی به زبانی دیگر این پذیرش سایه‌ها را بیان کرده

است. غلام که نماد سایه‌های مالکش می‌باشد با قرار گرفتن هر روز در مقابل دیدگان خواجه و تحملش توسط وی این پذیرش را انجام داده است.

یکی گفت از این بنده بد خصال	چه خواهی ادب یا هنر یا جمال
نیرزد وجودی بدین ناخوشی	که جورش پسندی و بارش کشی
منت بنده خوب و نیکو سیر	بدست آرم این را به نخاس بر

در این قسمت حکایت، دوست خواجه که پیشنهاد تحمل نکردن و فروش غلام کج رفتار را می‌دهد نماد "من" (ایگو) یا خودآگاهی است که سعی در پوشیدن سایه دارد. دوست خواجه به اصرار و آوردن دلایل گوناگون می‌خواهد خواجه را مجبور به فروش غلام کند که همان راندن سایه است. در نظر یونگ "من" به ویژگی‌های سایه به‌عنوان تابو نگاه می‌کند (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۲۸) و می‌خواهد سایه را مخفی کند ولی در واقع نمی‌توان سایه را وجه بد شخصیت دانست اگر به درستی به آن بنگریم کمک می‌کند تا خودآگاه و ناخودآگاه روان را به یکپارچگی برسانیم (همان: ۱۲۹). از آنجایی که من و سایه عامل تعادل در روان هر کسی محسوب می‌شوند (همان: ۱۲۸)، نبود هر کدام یعنی نقص در روان و شخصیت؛ اگر بتوانیم با دوراندیشی سایه را با شخصیت خودآگاهمان درآمیزیم، مشکل به آسانی قابل حل خواهد شد اما همیشه این امکان وجود ندارد زیرا سایه چنان تحت تأثیر هیجان قرار دارد که گاه فرد نمی‌تواند بر آن چیره شود (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۶۳).



تصویر ۲: نگاره مجادله طلبه و عالم در مسجد، بوستان سعدی، نسخه مصور چسترسیتی.

در نگاره بالا، طلبه در مجادله با عالمان دین، موفق به ارائه استدلال‌هایی در درس‌های اخلاقی ارائه می‌دهد.

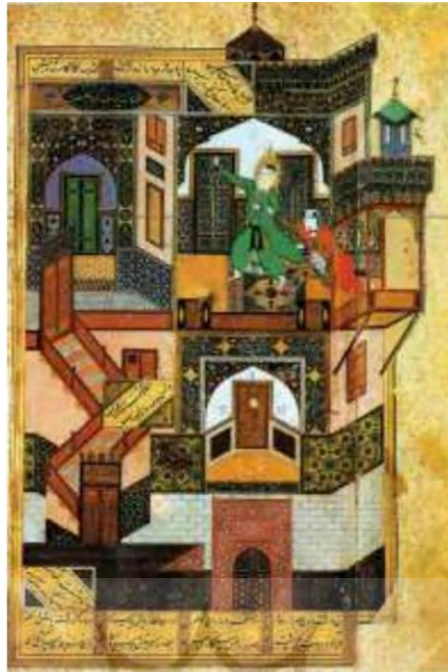
ندانی که برتر مقام تو نیست فروتر نشین، یا برو یا بایست

نه هر کس سزاوار باشد به صدر کرامت به فضل است و رتبت به قدر

در حقیقت سعدی در این حکایت کوشیده تا سایه علما را به آن‌ها بشناساند تا سایه‌های خویش را بپذیرند.

پیشنهاد دوست خواجه مبنی بر فروش غلام و بردن آن به «نخاس» یعنی سرکوب سایه و نخاس که برده‌فروش یا مجازاً بازار برده‌فروشان نیز معنی می‌دهد نماد ناخودآگاه می‌باشد؛ یعنی سایه‌ها بعد از واپس‌زده شدن به ناخودآگاهی رانده می‌شوند که همین راندن و واپس‌زدن، خود عامل مهمی در بروز بسیاری از مشکلات اجتماعی و روانی است. یونگ می‌گوید اگر یاد بگیریم با سایه خود کنار بیاییم کار بسیار مهمی برای دنیا انجام داده و به سهم خود بخشی از بار سنگین مشکلات اجتماعی را بردوش گرفته‌ایم (اسنودن، ۱۳۹۵: ۹۲). همچنین پذیرش سایه‌ها حداقل کاری که می‌کند باعث می‌شود از کسانی که این ویژگی‌ها را دارند یا سایه ما بر آن‌ها فراقکن شده است متنفر نباشیم؛ چراکه سایه نمود آن دسته از خصوصاتی است که ما از وجود آن بیش از هر چیز دیگری نزد دیگران متنفریم (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۶۳). سایه، تنها منشأ جنبه‌های منفی و تاریک نیست شامل نیروی مثبت و حیاتی می‌باشد. اگر سایه شامل نیروهای حیاتی و مثبت باشد باید آن‌ها را با زندگی فعال در بیامیزیم نه اینکه سرکوبشان کنیم. "من" باید دست از خودخواهی بردارد و اجازه دهد تا چیزی که ظاهراً منفی است اما درواقع می‌تواند منفی نباشد شکوفا گردد (همان: ۲۶۶). این سایه‌ها انرژی هستند؛ تنها جنبه منفی ندارند. درون هر کدام خردی است که با قبول آن‌ها انرژی مثبتشان راهگشا می‌باشد؛ چراکه عدم پذیرش، آن‌ها را در ناخودآگاهی می‌انبارد و گاهاً شخصیتی ناهنجار می‌سازد و در مناسب‌ترین موقعیت خود را نشان می‌دهد. برای تفردیافتن و تحول سالم باید تمامی سطوح و جوانب شخصیت از فرصت‌های مساوی برخوردار شوند زیرا اگر از یک بخش شخصیت غفلت شود این بخش مورد غفلت برای ابراز وجود خود به راه‌های ناهنجار متوسل می‌گردد؛ آنگاه تورم یک نظام شخصیتی بی‌تناسب خلق خواهد کرد (اس. هال نوردبای، ۱۳۷۵: ۱۴۰). برای نمونه، اگر سایه ترس بودن خود را بپذیریم خرد درون آن در یک نزاع خیابانی از وقوع قتل یا حادثه‌ای جبران‌ناپذیر جلوگیری می‌کند، چراکه ما پذیرفته‌ایم که در درون ما هم ترس وجود دارد و دیگر برای نشان دادن ترس نبودن، کاری تدارک‌ناپذیر انجام نمی‌دهیم؛ اما عدم پذیرش این کهن‌الگو ممکن است در آن نزاع منجر به قتل شود و یا در یک آزاد راه برای نشان دادن ترسو نبودن با سرعت بسیار بالای خودرویی، خود را بروز دهد و منجر به حادثه‌ای دهشت‌بار شود.

شنید این سخن مرد نیکو نهاد	بخندید که‌ای یار فرخ نژاد
بد است این پسر طبع و خویش ولیک	مرا زو طبیعت شود خوی نیک
چو زو کرده باشم تحمل بسی	توانم جفا بردن از هر کسی
تحمل چو زهرت نماید نخست	ولی شهد گردد چو در طبع رست



تصویر ۳: نگاره یوسف و زلیخا، بستان سعدی، نسخه مصور چستر سیتی

چنان دیو شهوت رضا داده بود
که چو گرگ در یوسف افتاده بود
بتی داشت بانوی مصر از رخام
بر او معتکف بامدادان و شام
در آن لحظه رویش بپوشید و سر
مبادا که زشت آیدش در نظر

همان‌طور که اشاره شد پذیرش و ادغام سایه در شخصیت خود، کاری بس دشوار است که خواجه این کار دشوار را به زهر تعبیر می‌کند و آن تعادل روانی و زندگی آرام را به شهید یونک معتقد بود برای برخورداری از زندگی آرام و متعادل باید این جنبه تیره ماهیت انسان و تکانه‌های ابتدایی را رام کنند تا بتوانند عضو جامع و کامل در اجتماع باشند (اژه‌ای، عرب‌جعفری، ۱۳۹۶: ۷۲)؛ بنابراین، سعدی پذیرش سایه و رشد روانی را در این حکایت از زبان خواجه این‌گونه بیان می‌کند که دیدن روزانه (دائم) و تحمل این غلام نافرمان و نکوهیده اخلاق که چونان ویتیرینی است که خواجه صفات بدوی، منفی و نیمه تاریک خود را در آن قرارداده‌است که هر لحظه با دیدن آن هر دو جنبه روشن و تاریک خود را فرا یادمی‌آورد و آن هنری که سعدی در ابتدای داستان با آن خواجه را ستوده است و او را هنرمند آفاق خوانده است همین هنر پذیرش سایه است.

۶. مزیت فرافکنی

سایه‌ها با فرافکنی شناخته می‌شوند و ما با چگونگی بخش تاریک وجودمان آشنا می‌شویم؛ پس بهترین مزیت فرافکنی مشاهده جنبه مطرود ما و ارتباط ما با ناخودآگاهمان می‌باشد و در راستای یکپارچه‌شدن روان و تعادل میان خودآگاه و ناخودآگاه به آن (فرافکنی) نیازمندیم. فرافکنی و مشاهده سایه اگر پذیرش سایه را به دنبال داشته باشد تفرد و رشد

روانی را نیز در پی خواهد داشت در این حکایت، خواجه با فرافکنی و مشاهده سایه خود در غلام و پذیرش این نیمه تاریک شخصیت خود توانست بخش روشن وجود خود را مشاهده کند و به وحدت درونی برسد.

۷. کشف سایه

روبه‌رو شدن با سایه و شناخت آن، اولین مرحله از رشد روانی است؛ بنابراین از شناخت و کشف سایه‌ها در سیر روانی ناگزیریم اگر بخواهیم این زمینه نخست را پشت سر بگذاریم باید سایه‌ها را تشخیص دهیم. شاهراه کشف سایه‌ها فرافکنی است که شرح و توضیح آن گذشت. رویارویی با سایه‌کاری بس دشوار است که تهور و شجاعتی خاص را می‌طلبد اما منتج به تغییر و تکامل ما می‌شود رابرتسون می‌نویسد: "روبه‌رو شدن با سایه آسان نیست این کار نیاز به شجاعت و دارد و ناگزیر زندگی ما را تغییر می‌دهد برای شناخت سایه باید فرافکنی‌های خود را شناسایی کنیم و سپس یکبار برای همیشه از آن‌ها رها شویم" (رابرتسون، ۱۳۹۸: ۱۲۵). حال این شناسایی فرافکنی به انحای مختلف انجام می‌پذیرد که در اینجا به چند مورد اشاره‌ای می‌کنیم.

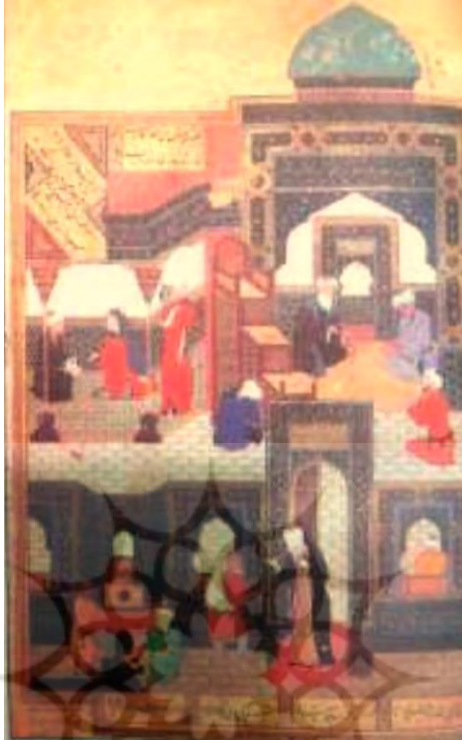
۷.۱. تنفر و انزجار از دیگران

اگر از کسی احساس تنفر و انزجار کنیم، قطعاً جنبه‌های تاریک ما در او فرافکنی شده است. جنبه‌های تاریکی که ما آن‌ها را دوست نداریم و به هیچ‌وجه دلمان نمی‌خواهد بپذیریم که از آن ما هستند اما چون آن شخصی که این جنبه‌ها در او فرافکنی شده است دارد بخشی از روان ما را به ما نشان می‌دهد ما بیشتر به‌سوی او جذب می‌شویم "ما هر کس و هر چیزی را که جنبه‌های فراموش شده وجودمان را انعکاس می‌دهد به خود جلب می‌کنیم" (فورد، ۱۳۹۳: ۵۱)، چراکه جزئی از خود را مشاهده می‌کنیم. این تنفر و بدآمدن از دیگران مانند چراغ هشداردهنده‌ای است که گویی ویژگی خاصی را در ما هشدار می‌دهد. خواجه در حکایت ما در غلام نکوهیده اخلاق که رفتارش در هر کسی تنفر و انزجار را موجب است نیمه تاریک و جنبه بدوی خود را می‌بیند و به‌جای تنفر از او سعی در پذیرش آن‌ها در خود می‌کند تا به این وحدت درون برسد.

۷.۲. خشم

به کرات برای ما اتفاق افتاده است که از سرزنش دیگران به خشم آمده‌ایم و گاه بدون هیچ دلیل موجهی از کسی خشمگین می‌شویم. اگر نیک بنگریم این خشم برای ما راوی قصه‌ای از سایه است در روان ما. وقتی از اینکه یکی از دوستانتان شما را به خاطر خطایتان سرزنش می‌کند به خشم می‌آید، تردید نکنید در حال کشف بخشی از سایه‌تان هستید که پیش از آن در ناخودآگاهتان قراردادش و هنگامی که حس می‌کنید آنکه به خطاهای سایه شما خرده می‌گیرد "خودش بهتر از شما نیست" خشمستان طبیعی است (یونگ، ۱۳۹۶: ۲۵۸). اگر این خشم خود را مهار کنیم و با تأمل به آن بنگریم خواهیم دید که هشدار از سایه است؛ یعنی ما را از برخورد با جنبه منفی دیگری در روانمان آگاه می‌کند. آن ویژگی که از اعماق ناخودآگاهی سر برآورده و خود را به ظهور رسانده است. در سخن سعدی نیز خواجه رفتار زشت و کلافه‌کننده غلام را برتابیده و خشم خود را مهار کرده است و نشان این فروخوردن خشم، نفروختن و

دور نکردن غلام است و با لگام زدن بر خشم خود از خرد درون آن بهره‌مند می‌شود و آستانه صبر و تحمل خود را بالا می‌برد.



تصویر ۴: نگاره گدا بر در مسجد، بوستان سعدی، نسخه مصور چسترسیتی لندن.

۷.۳. داوری‌های بدبینانه

هنگامی که به قضاوت‌های نابجا و داوری‌های ناصواب در مورد دیگران می‌نشینیم دقت کنیم سایه خود را خواهیم دید. هنگامی که فرد خود را در اختیار هیجان‌ها و احساسات خود برانگیخته خود می‌گذارد ممکن است سایه‌اش به صورت روشنفکری سرد و منفی پدیدار شود و در این صورت سایه بیان‌کننده داوری‌های بدبینانه و اندیشه‌های منفی واپس نهاده شده می‌گردد (همان: ۲۶۳). برای توضیح بیشتر به ابیاتی از شیخ اجل در حکایتی دیگر در باب هفتم بوستان می‌پردازیم. در این حکایت سعدی از جوانی سخن می‌گوید که فرزانه، هنرمند، واعظ، عالم و .. است اما لکنت دارد و به دلیل نداشتن دندان پیشین حروف را به خوبی تلفظ نمی‌کند. سعدی در قالب شخصیت عیب‌جو و بدبین که بر سایه‌های خود آگاهی ندارد این ناتوانی جوان در گفتار را با شخص صاحب‌دلی که نماد کهن‌الگوی پیر فرزانه است بیان می‌کند. اما صاحب‌دل بر وی می‌آشوبد که در میان این همه هنر و زیبایی و کمال، دیدن نقص ظاهری و جسمی دیگران کاری ناپسند است. باری توصیه می‌کند که مردم نیک‌بین بدی دیگران را نمی‌بینند و آنان که عیب خود را نمی‌بینند همواره عیب دیگران را پیش چشم دارند. از این رهگذار می‌توانیم اشاره شیخ به شناخت سایه‌های خود، پذیرش آن‌ها و رد قضاوت‌های بدبینانه را ببینیم.

حکایت

جوانی هنرمند فرزانه بود	که در وعظ چالاک و مردانه بود
نکونام و صاحب‌دل و حق پرست	خط عارضش خوشتر از خط دست
قوی در بلاغات و در نحو چست	ولی حرف ابجد نگفتی درست
یکی را بگفتم ز صاحب‌دلان	که دندان پیشین ندارد فلان
برآمد ز سودای من سرخ روی	کز این جنس بیهوده دیگر مگوی
تو در وی همان عیب دیدی که هست	ز چندان هنر چشم عقلت ببست

(بوستان ۱۳۸۷: ۱۷۰)

شاعر با آوردن اوصافی نیک و ستوده از جوانی هنرمند، حکایت را آغاز می‌کند اما با نقصی ظاهری که از جوان بیان می‌کند وارد بحث سایه می‌شود. هرچند سایه‌ها با اخلاق ارتباط دارند و عیب ظاهر را بر آن راهی نیست اما دیدن آک و آهوی جوان در میان انبوهی از هنر و علم او برآمده از سایه‌ای تاریک و چشم‌بدبین است. شاعر در قالب شخص صاحب‌دل خود را از این گونه سخن گفتن و نگاه کردن باز می‌دارد؛ و به گونه‌ای از دیدن ما به بحث پذیرش سایه می‌پردازد و توصیه می‌کند در برخورد با افراد مختلف؛ چرا تنها چشم به عیوب آن‌ها باز می‌کنیم و این همه حسن و هنر را نمی‌بینیم؛ حال که این جنبه تاریک خود ماست که در شخص مقابل مشاهده می‌کنیم و آن نیمه منفی خود را در ناخودآگاهی پنهان می‌کنیم، در صورتی که خود مایل به ظهور هستند. "افکار، احساسات نامناسب و ناپسندیده ناشی از سایه‌گرایی دارند به اینکه در خودآگاه و هدر رفتار آدمی بروز و ظهور کنند ولی آدمی آن‌ها را به وسیلهٔ ماسک^۴ از انظار دیگران پنهان می‌دارد" (سیاسی، ۱۳۷۴: ۸۱).

۸. پذیرش سایه (جمع‌آوری فرافکنی)

یقین بشنو که از من که روز یقین	نبینند بد مردم نیک بین
یکی را که عقل است و فرهنگ و رای	گوش پای عصمت بخیزد ز جای
به یک خرده میسند بر وی جفا	بزرگان چه گفتند؟ خذ ما صفا

مردم نیک‌بین در اینجا دقیقاً همان مردمی هستند که سایه‌های خود را در آغوش گرفته‌اند و چون پذیرفته‌اند که این ویژگی‌های منفی در خود آن‌ها نیز وجود دارد؛ دیگر در پی دیدن و بزرگ‌نمایی عیوب دیگران نیستند؛ چراکه روان با پختگی و بلوغ بیشتر می‌تواند ویژگی‌های سایه خود را تشخیص بدهد و در آن هنگام است که فرافکنی کنار نهاده می‌شود (اسنودن، ۱۳۹۵: ۹۲)؛ به‌سخنی دیگر، در جمع‌آوری فرافکنی خود موفق بوده‌اند؛ چنان این اوصاف خبیثانه را در خود باور کرده‌اند که دیگر نیازی به مشاهدهٔ آن‌ها جهت یادآوری در دیگران ندارند؛ حال دیگر نیک‌بین شده‌اند و صفت ناپسند کسی به چشمشان نمی‌آید. آنان سایه‌های خود را شناخته‌اند که به تعادل رسیده‌اند و تنها عقل و فرهنگ

و رأی را می‌بینند و بر کوچک‌ترین لغزش جفا نمی‌پسندند. با دیدن نور وجودشان به این مرحله رسیده‌اند اسنودن می‌گوید: "ما با دیدن سایه خود می‌توانیم نور و روشنائی وجودمان را هم ببینیم و هنگامی که بتوانیم دو قسمت متضادی که در درون ماست ببینیم و بفهمیم می‌توانیم تعادل را حفظ کنیم" (اسنودن، ۱۳۹۳: ۹۰).

این مردم نیک‌بین همواره کوشیده‌اند تا سایه خود را در شخصیتشان ادغام کنند و حقیقت وجودشان را بپذیرند "تلاش برای ادغام سایه در شخصیت، باید اذعان به این حقیقت صورت بگیرد که ما درست مثل هر انسان دیگری از چنین خصلت‌هایی خبیثانه‌ای برخورداریم" (بیلسکر، ۱۳۸۷: ۶۶).

۹. عدم پذیرش سایه

بود خار و گل با هم‌ای هوشمند چه در بند خاری تو؟ گل دسته بند

کرا زشت خوبی بود در سرشت نیند ز طاووس جز پای زشت

خار و گل و طاووس و پایش نماد نیمه تاریک و روشن روان انسان است که در کنار هم معنی می‌دهند؛ تا سختی خار نباشد لطافت گل روشن نمی‌شود. روان انسان هم از تعادل و ترکیب دو جنبه مثبت و منفی خود کامل است. تنها اگر دیده تیره‌بین و عیب‌جویانه داشته باشی از زیبایی گل لذت نمی‌بری. پس اگر سایه‌های تاریک خود را به ناخودآگاه تبعید کنیم روان برای تکامل به سوی جنبه تاریک خود جذب می‌شود و از تمام زیبایی طاووس زشتی پایش را می‌بینیم؛ چراکه بخش گمشده شخصیت خود را در آن مشاهده می‌کنیم. بنابراین اگر کسی را دوست نمی‌داریم و یا از بین هنرهای او تنها عیبش را می‌بینیم تجسم سایه ماست.

سایه هنگامی خود را مجسم می‌کند که ما شخص به‌خصوصی را دوست نمی‌داریم؛ به‌ویژه اگر این دوست‌نداشتن نامعقول باشد. در چنین حالتی باید چنین بپنداریم که ما در حقیقت به کیفیتی از شخصیت خود که در دیگری آن را می‌یابیم مهر نمی‌ورزیم (فورد، ۱۳۶۴: ۹۲). و این زشت خوبی که در اینجا آمده است، همان نپذیرفتن سایه است که بر خار و پای طاووس فرافکنی می‌شود. اگر باور داشته باشیم جهان درون ماست پس هم خوبی هم بدی را توأمان در درون داریم. یعنی هم خار و هم گل هم پر طاووس هم پای او را. با پذیرش و جمع‌آوری این سایه‌ها دیگر جایی برای خرده‌گیری بر دیگران نمی‌ماند؛ آنچه خوبی و بدی که در وجود دیگران است و ما را متأثر می‌کند در ما هم وجود دارد فورد می‌گوید: "به یاد داشته باشید که دنیای بیرون شما بازتابی است از دنیای درونتان" (فورد، ۱۳۹۶: ۱۳۹). این صفات منفی باید در ما وجود داشته باشد؛ برای تکامل به آن‌ها نیازمندیم اما نه واپس زده و سرکوب شده؛ هرچه سرکوب شوند، قدرتمندتر می‌شوند. "همه ما به نفرت نیاز داریم تا بتوانیم عشق را بشناسیم و نفرت هنگامی قدرت پیدا می‌کند که سرکوب یا نفی شود" (فورد، ۱۳۹۳: ۳۲).

۱۰. پذیرش سایه

صفائی بدست آورای خیره روی که ننماید آیینۀ تیره روی

طریقی طلب کز عقوبت رهی نه حرفی که انگشت بر وی نهی

که چشمت فرو دوزد از عیب خویش

منه عیب خلق‌ای خردمند پیش

به دست آوردن صفا، تعبیر دیگری از پذیرش و جمع‌آوری سایه‌هاست که انجام آن منتج به داشتن روح پاک و دیده‌ای پاک‌بین می‌شود. انگشت‌نهادن بر نقطه ضعف دیگران، نشان از آن دارد که سایه را لگام نزده‌ایم، جمع‌آوری نکرده‌ایم و به آرامش درونی نرسیده‌ایم. در حقیقت سایه‌ها هستند که ما را کنترل و هدایت می‌کنند هنوز جنبه‌های پست ما را جذب خود می‌کند و بر عیب و نقص خود چشم فرومی‌بندیم. در کتاب نیمه‌تاریک وجود نویسنده آورده است که "زمانی افراد را مورد پیش‌داوری قرار می‌دهم که نمی‌توانم برخی از حالات یا رفتار آن‌ها را در خود ببینم؛ مثلاً افراد خودنما را مورد قضاوت قرار نمی‌دادم، چون باور داشتم خود نیز خودنما هستم اما هنگامی که کاملاً باور داشتم امکان ندارد رفتار خاصی از من سر بزند از آن رفتار ناراحت می‌شوم و شخص مرتکب را نشانه می‌رفتم" (همان: ۴۷). از آنجایی که ما ویژگی‌های تاریک خود را انکار و طرد می‌کنیم مشاهده آن در دیگران ما را تحریک می‌کند و آنچه را که مطرود ما بوده به آنان نسبت می‌دهیم. "هنگامی که سایرین احساسات پنهان ما را منعکس می‌کنند این امکان را می‌یابیم که احساسات مطرود خود را شناسایی کنیم و باز پس بگیریم" (همان: ۵۶).

۱۱. پذیرش سایه و داوری بدبینانه

چرا دامن آلوده را حد زخم چو در خود شناسم که تر دامنم؟

نشاید که بر کس درشتی کنی چو خود را بتأویل پشتی کنی

اگر من این خصلت‌های خبیثانه را در خود بپذیرم و به داشتن آن‌ها معترف شوم دیگر نمی‌توانم هر کس را که دارای این اوصاف ناپسند باشد را سرزنش کنم. با قبول این خصیصه‌های پلید در خود دیگر بر کسی که آن‌ها را داراست درشتی نمی‌کنم. کار خود را پیش نمی‌برم و آنان را به قضاوت و داوری نمی‌نشینم. "هنگامی که فردی می‌کوشد سایه خود را ببیند کاستی‌ها و معایبی را که به روشنی در دیگران می‌بیند در خود نمی‌یابد مانند خودپسندی، کاهل روانی، بی‌برگی، بی‌تفاوتی، بی‌مرامی، آز و عشق به مادیات، تمایل به ساخت اوهام و... خلاصه تمام گناهان حقیرانه‌ای که به خود می‌گوید: مهم نیست هیچکس متوجه آن‌ها نمی‌شود، همه خودشان هم همین کارها را می‌کنند" (یونگ، ۲۵۷:۱۳۹۶).

۱۲. نفرت و داوری بدبینانه

چو دشمن که در شعر سعدی نگاه به نفرت کند و اندرون تباه

ندارد به صد نکته نغز گوش چو زحفی ببینید برآرد خروش

جز این علتش نیست کان بد پسند حسد دیده نیک‌بینش بکند

این دشمنی که با نفرت و اندرونی تباه به شعر سعدی نگاه می‌کند و نکات نغز او را نمی‌بیند و در مقابل کوچک‌ترین زحفی خروشی برمی‌آورد و سعدی خود علت آن را به درستی حسد می‌داند نتوانسته است بر سایه حسادت و عیب‌جویی

خود لگام بزند و همین امر موجب داوری بدبینانه و نگاه بدبین او به شعر سعدی شده است و زیبایی شعر سعدی در او ایجاد نفرت کرده است. موجب این داوری و نفرت همان سایه مهیار نشده حسادت اوست. او به جای سرکوب این سایه‌ها و راندنشان در ناخودآگاهی باید آن‌ها را در خودآگاهی قرار می‌داد و با شخصیت خود ادغام می‌کرد اگر موفق به جمع‌آوری فراقنی می‌شد به جای نگاهی خصمانه به سعدی و شعرش صد نکته نغز او را گوش می‌داد و از ظرافت کلام و سخن شیرین او لذت می‌برد. از آنجایی که استواری سخن سعدی و بی‌مانندیش بر همگان روشن است پس خرده‌گرفتن به کلام او، ریشه در خاستگاهی تاریک دارد.

۱۳. اصل اضداد

سیاه و سپید آمد و و خوب و زشت

نه مرخلق را صنع باری سرشت

خورپسته مغزو بینداز پوست

نه هر چشم و ابرو که بینی نکوست

همان‌گونه که در آفرینش، سیاه و سپید و خوب و زشت در کنار همدیگر شناخت هر یک به حضور و شناخت دیگری بسته است در روان انسان هم تاریخ و روشن در کنار همدیگرند و انسان با تعادل بین این دو به تکامل و تفرد می‌رسد. یونگ به این اصل اضداد اشاره کرده است "در روان ما همه چیز دارای وجه متضاد خود می‌باشد و در واقع این اصل در مورد کل طبیعت نیز صادق است بالا، پایین، تاریک، روشن، شب، روز و... طبق این اصل در مقابل هر نوع چیز "خوب" در روان به همان اندازه چیز "بد" وجود دارد؛ تا تعادل و توازن در روان برقرار شود. هر اندازه که اختلاف تضادها بزرگ‌تر باشد جریان لیبیدو^۵ بیشتر خواهد بود. این جریان لیبیدو است که رفتارهای ما را پیش میراند" (اسنودن، ۱۳۹۳: ۱۴۱).

جهانی که ترکیبی از سیاه و سپید است بازتابی از روان ماست. اگر همه چیز یک‌دست بود و نقطه مقابلی نداشت درک و شناخت پدیده‌ها ناممکن بود. مصداق "تعرف‌الاشیاء با اضدادها". اگر تمام هستی سراسر خوبی و سپیدی بود همه چیز مفهوم خود را از دست می‌داد تا ناجوانمردی نباشد جوانمردی چگونه معلوم خواهد شد و اگر دروغ نبود صداقت در مقابل چه ارزشمند جلوه می‌کرد؟ این نقاط مقابل یا اضداد در نمادها یکدیگر را کمال می‌بخشند. یونگ می‌گوید: "این یک واقعیت است که نمادها به علت خصلت خاص خود می‌توانند اضداد را به گونه‌ای وحدت دهند که اضداد، دیگر نه از هم دور شوند و نه برخورد کنند بلکه متقابلاً یکدیگر را تکمیل کرده زندگی را شکلی با معنی می‌بخشند" (یونگ، ۱۳۸۷: ۳۴۶).

مرگ، آن کاندرا میانشان جنگ خواست

زندگانی آشتی زدهاست

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱/ ۱۳۲۴).

معنای جاودانه در اندیشه آشتی با اضداد و توانایی در پذیرش همه چیز و انکار هیچ چیز است (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۷۴)؛ پس برای آگاهی از هر چیزی شناخت ضد آن لازم است. یونگ می‌گوید: "شخص با تجسم اشکال نورانی به روشنایی دست نمی‌یابد بلکه با آگاه‌شدن به تاریکی به روشنایی می‌رسد" (فورد، ۱۳۹۳: ۳۳). در این باب نیز ملای روم می‌فرماید:

وین به ضد نوردانی بی درنگ

دیدن نور است، آنکه دید رنگ

رنج و غم را حق پی آن آفرید	تا بدین ضد خوش دلی آید پدید
پس نهانی‌ها به ضد پیدا شود	چون که حق را نیست ضد، پنهان بود
که نظر برنور بود آنگه به رنگ	ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ
پس به ضد نور دانستی تو نور	ضد ضد را می‌نماید در صدور

(مولوی، ۱۳۷۸: ۵۱).

بنابراین برای درک زیبایی باید زشتی را بشناسیم و برای مشاهده بخش روشن روان باید از جنبه تاریک آن آنگاه باشیم. مشاهده و پذیرش هر دو بخش تاریک و روشن شخصیت انسجام و یکپارچگی روان را در پی دارد.

نتیجه‌گیری

کهن‌الگوها همان تجربه‌های کهن گذشتگان باستان هستند و در ناخودآگاهی روان قرار دارند در آثار هنری و ادبی به بازتاب پیدا می‌کنند. سایه از کهن‌الگوهای ویژه یونگ است. نیمه تاریک وجود است که شامل ویژگی‌های منفی و احساسات سرکوب شده و همه صفاتی است که در خود انکار می‌کنیم برای رسیدن به تکامل و رشد روانی شناخت و پذیرش آن اولین مرحله است. مهمترین راه شناخت و مشاهده سایه، فرافکنی است. با کشف سایه می‌توانیم نیمه روشن خود را ببینیم؛ با در آغوش کشیدن این بخش تاریک وجود از بسیاری از مشکلات روانی و اخلاقی حل می‌شود و باری از دوش اجتماع برداشته می‌شود. از آنجایی که سایه بخش جدایی‌ناپذیر شخصیت است عدم پذیرش آن نقص روان و شخصیت را در پی دارد. داوری‌های بدبینانه و خشم و انزجار از دیگران ما را به سایه می‌رساند اما عدم پذیرش سایه و جمع‌آوری نکردن فرافکنی‌ها باعث ماندگاری این ناهنجاری‌های اخلاقی در شخصیت انسان می‌شود. مهمترین دستاورد این پژوهش آن است که در بررسی حکایاتی از سعدی به نظریات یونگ در مورد سایه برخورد شد و این نکته آشکار شد که قرن‌ها پیش از یونگ، شیخ اجل به این نیمه تاریک وجود با زبان و تعبیرات شیرین خود اشاره کرده است و نحوه عملکردش در رویارویی با سایه مطابق و همداستان با نظر یونگ است. شناخت و پذیرش سایه‌ها و تأثیر آن در رشد روان و تکامل را در حکایت خواجه نیکوکار دیده می‌شود که خواجه علی‌رغم توصیه‌های دیگران با نفروختن غلام و تحمل سرکشی و رفتارهای آزاردهنده‌اش به کشف سایه‌های خود و پذیرش آن‌ها دست یافته است. این نکته دقیقاً با نظریه یونگ در رویارویی با سایه تطابق دارد. دیگر اینکه سعدی پذیرش سایه‌ها را در مردم نیک‌بین می‌بینید و عدم پذیرش آن‌را در عیب‌جویانی که از انبوه علم و هنر آهوی دیگران به چشمانشان می‌آید. به دیگر سخن، از طاووس پایش را می‌بینند. با توجه به بررسی سایه در دو حکایت از بوستان و تطابق راهکار یونگ در رویارویی با سایه و اندیشه‌هایش با کلام سعدی، گویی سخن فرمانروای ملک‌سخن (سعدی) چونان آبشخور و سرچشمه‌ای برای انگاره‌های این نائب‌السلطنه نهضت روانکاوی (یونگ) بوده است.

پی‌نوشت

۱. کارل یونگ (۱۸۷۵_۱۹۶۱) روانپزشک و روانشناس سوئیسی بود که به دلیل ابداع یک سیستم در روانشناسی به نام "روانشناسی تحلیل شهرت یافت (اسنودن، ۱۳۹۲: ۲۷).
۲. یونگ در آخرین شب دیدارش با فروید این نام را گرفت (هاید، ۱۳۷۹: ۴۲).
۳. پیر فرزانه، کهن‌الگوی خرد و معنی، مظهر دانش و اسرار زندگی از پیش موجود است (فایست، ۱۳۹۰: ۱۳۲).
۴. جنبه‌ای از شخصیت که به دنیا نشان می‌دهیم پرسونا (ماسک) نامیده می‌شود. علت انتخاب این نام این است که به ماسک یا نقابی که هنرپیشه‌ها در تئاتر بر چهره می‌زدند اشاره دارد (شولتز، ۱۳۸۳: ۱۲۸).
۵. از مهم‌ترین مواردی که یونگ با فروید اختلاف نظر داشت همین لیبیدو بود؛ فروید لیبیدو را انرژی جنسی می‌دانست؛ اما یونگ اعتقاد داشت فراتر از انرژی جنسی است؛ بلکه یک انرژی گسترده و تفکیک‌نشده زندگی است (همان: ۱۰۶).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

کتاب‌ها

- اسنودن، روث. (۱۳۹۳). مفاهیم کلیدی یونگ. ترجمه: افسانه شیخ‌الاسلام‌زاده، تهران: عطایی.
- _____ (۱۳۹۵). خودآموز یونگ. ترجمه: نورالدین رحمانیان، چ ۶، تهران: آشیان.
- اس. هال، کالوین؛ ورنون جی نورد، بای. (۱۳۷۵). مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ. ترجمه: محمدحسین مقبل، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- بیلسکر، ریچارد. (۱۳۸۷). اندیشه یونگ. ترجمه: حسین پاینده، چ ۲، تهران: آشیان.
- رابرتسون، رایین. (۱۳۹۸). یونگ‌شناسی کاربردی. چ ۷، تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۲). نقد ادبی. چ ۹، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۹۱). حدیث خوش سعدی. چ ۵، تهران: سخن.
- سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله. (۱۳۹۰). کلیات سعدی براساس نسخه تصحیح شده محمدعلی فروغی. چ ۳، تهران: دانش.
- _____ (۱۳۸۷). بوستان. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چ ۹، تهران: خوارزمی.
- سیاسی، علی‌اکبر. (۱۳۷۴). نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روانشناسی. تهران: دانشگاه تهران.
- شاملو، سعید. (۱۳۹۰). مکتب‌ها و نظریه‌ها در روانشناسی شخصیت، چ ۱۰، تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۸). سبک‌شناسی. چ ۴، تهران: میترا.
- _____ (۱۳۹۳). نقد ادبی. چ ۲، تهران: میترا.
- _____ (۱۳۸۷). بیان. چ ۳، تهران: میترا.
- شولتز، دوان. (۱۳۸۳). نظریه‌های شخصیت. چ ۴، تهران: ارسباران.
- فیست، جس؛ گریگوری، جی فیست. (۱۳۹۰). نظریه‌های شخصیت. ترجمه: یحیی سیدمحمدی، چ ۶، تهران: نشر روان.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۶). تاریخ ادبیات در ایران. جلد سوم، چ ۵، تهران: فردوسی.
- فروید، زیگموند. (۱۳۵۰). اصول روانکاوی. ترجمه: هاشم رضی. چ ۳، تهران: آسیا.
- فورد، دبی. (۱۳۹۳). نیمه تاریخ وجود. ترجمه: فرناز فرود، چ ۱۷، تهران: حمیدا.
- _____ (۱۳۹۶). راز سایه. ترجمه: فرزاد حبیبی اصفهانی، تهران: لیوسا.
- فوردهام، فریدا. (۱۳۵۶). مقدمه‌ای بر روانشناسی یونگ. ترجمه: مسعود میر بها، چ ۳، تهران: اشرفی.
- کاکس، دیوید. (۱۳۸۳). روانکاوی و روانشناسی تحلیلی (مقدمه‌ای بر اثر ک. گ یونگ). ترجمه: سپیده رضوی. تهران: پیک فرهنگ.
- کریمی، یوسف. (۱۳۷۶). روانشناسی شخصیت. چ ۳، تهران: نشر ویرایش.
- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۹۳). رویا، حماسه، اسطوره. چ ۷، تهران: نشر مرکز.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۷۸). مثنوی معنوی به کوشش رینولد نیکلسون. چ ۶، تهران: طلوع.
- مک گوایر، ویلیام و همکاران. (۱۳۶۹). یونگ می گوید. ترجمه: سیروس شمیسا، چ ۳، تهران: قطره.

هاید، مگی و مایکل مگ گینس. (۱۳۷۹). یونگ. ترجمه: نورالدین رحمانیان. تهران: پژوهش و شیرازه.

یاوری، حورا. (۱۳۷۴). روانکاوی و ادبیات. تهران: نشر تاریخ ایران.

یونگ، کارل؛ ویونگ، گوستاو. (۱۳۹۶). نسان و سمبل‌هایش. ترجمه: محمود سلطانیه، جلد ۱۱، تهران: جامی.

_____ (۱۳۹۰). روانشناسی و کیمیاگری. ترجمه: پروین فرامرزی، جلد ۲، تهران: به نشر.

_____ (۱۳۷۶). چهار صورت مثالی. ترجمه: پروین فرامرزی، جلد ۲، مشهد: آستان قدس

رضوی.

_____ (۱۳۷۲). روانشناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه: محمدعلی امیری، تهران: اندیشه‌های

عصر نو.

مقالات

اتونی، بهروز. (۱۳۹۱). «دبستان نقد اسطوره‌شناختی ژرفا و بنیاد کهن نمونه نرینه روان». فصلنامه ادبیات عرفانی و

اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب، ش ۲۶، صص ۴۱-۱.

اژه‌ای، تقی؛ عرب جعفری، مهدی. (۱۳۹۶). «مقایسه کهن‌الگوهای یونگ با شیوه عرفانی ابوسعید». فصلنامه ادبیات

عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب، ش ۴۷، صص ۹۷-۶۷.

تلخابی، مهری؛ عقدایی، تورج. (۱۳۹۵). «تفرد در آثار سعدی در پیوند با سایه نقاب و آنیما». فصلنامه تخصصی تحلیل

و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۵، صص ۴۶-۹.

حیدری‌نسب، لیلا؛ داوودی مقدم، فریده. (۱۳۹۵). «نگاهی به ردپای روان تحلیل‌گری در غزلیات سعدی با تأکید

بر آنیما». ادب و زبان دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، ش ۳۹، صص ۸۳-۵۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی